

## گنگ دژ

### روایتی الحاقی در داستان سیاوش ؟

دکتر جلال خاکی مطلق

بی شک یکی از دشواری‌های تصحیح متن شاهنامه باز شناختن ابیات دخیل و قصه‌های الحاقی و یا «تصرفات طولی» است. آقای نعمت میرزا زاده در نخستین شمارهٔ سیمرغ زیر عنوان «گنگ دژ: روایتی الحاقی در داستان سیاوش» باین مشکل اشاره کرده و روایت گنگ دژ را به عنوان نمونه یکی از این تصرفات طولی به خوانندگان معرفی نموده‌اند. ایشان دریافته‌اند که روایت ۵۴ بیتی گنگ دژ در داستان سیاوش و صلّه ناجوری است که رشتهٔ طبیعی و منطقی داستان را قطع میکند و لاجرم نمیتواند در «چشم‌انداز حرکت و فضای این داستان» جایی داشته باشد. پس این روایت بنا بر عقیدهٔ ایشان الحاقی، یعنی اثر طبع کج و فضول ناسخ‌ان است. بنابراین بر طبق روشی که آقای میرزا زاده در باز شناختن ابیات الحاقی یا تصرفات طولی در شاهنامه - لااقل در باره روایت گنگ دژ - بکار برده‌اند، میتوان تمام ابیاتی را که در شاهنامه به نحوی جریان طبیعی داستان را قطع کرده‌اند الحاقی دانست و از متن حذف کرد. با بکار بردن چنین روشی در تصحیح متن شاهنامه باید اقرار کرد که دیگر تشخیص ابیات دخیل و قصه‌های الحاقی کار چندان دشواری نخواهد بود. البته هر کس در بکار

بردن این روش دقت و وسواس بیشتری بخرج دهد و در این کار احیاناً از تکنیک کار داستان‌سرایان غرب هم متأثر باشد، بازاینات بیشتری در شاهنامه پیدا خواهد کرد که از دریچه دید او نبودشان بهتر از بودشان خواهد بود. نتیجه و خطر یک چنین روشی روشن است. اینکه ناسخان درمتون ادبیات فارسی سهواً و عمداً زیاد دست برده‌اند بر همه آشکار است. ولی اگر ما هنگام برخورد با مشکلات تصحیح متن همه جا بی‌تأمل ناسخان را سپر بلا قرار دهیم و روش کار را بر این نهیم که هر بیتی را که درخور سلیقه خود نیافتیم برگردن این گردن شکسته‌ها بیاندازیم، آنوقت با وجود امکانات علمی خود نه تنها نتوانسته‌ایم از خطاهای ناسخان بکاهیم، بلکه بسهم خود و بانیت نیک همان راه آنها را رفته‌ایم. با این تفاوت که اگر شاهنامه بدست ناسخان بتدریج به ۶۰ هزار بیت و بیشتر رسیده است، اکنون به دست ما کم‌کم به ۳۰ هزار بیت و کمتر خواهد رسید.

برای باز شناختن قصه‌های الحاقی شاهنامه توجه به چهار نکته ضروری است. نخست اینکه قصه - چنانکه در مورد داستان گنگ دژ صادق است - رشته طبیعی را بریده باشد. دوم وسوم باید به لفظ و محتوی چنین قصه‌ای دقت کرد که آیا تاچه حد میتواند سخن و اندیشه فلان ناسخ باشد. چهارم اینکه آیا این قصه در نسخ معتبر موجود آمده یا نه. در صورتیکه موردی پیش آید که قصه‌ای به حکم سه دلیل نخستین الحاقی تشخیص داده شود، ولی آن قصه در اغلب نسخ معتبر و مستقل آمده باشد، باز باید آنرا در متن بین دو هلال حفظ کرد، تا شاید روزی نسخه‌ای قدیمی‌تر بدست آید و راه تحقیق گشوده‌تر گردد. قصه گنگ دژ - تا آنجا که از شاهنامه چاپ مسکومیتوان دید - در سه نسخه از چهار نسخه‌ای که مصححان

این چاپ در اختیار داشته‌اند - و این هر سه تاریخدار و تا آنجا که من میدانم از بقیه نسخه‌های مشهور قدیمترند - وجود دارد . با وجود آنکه آقای میرزا زاده ، آنچنانکه از نوشته ایشان بخوبی برمیاید ، هر چهار شرط فوق را میشناخته‌اند ، باز ترجیح داده‌اند که تنها شرط نخست را ملاک قضاوت خود قرار دهند . گویا این حقیقت که « شیوه داستان‌پردازی و صحنه‌آرایی فردوسی در شاهنامه ، هیچگاه بر اساس تداعی ذهنی و تداخل قصه‌ها ، یعنی داستان در داستان ، - همچون مثنوی مولوی - نیست ، محرک ایشان در انتخاب شرط نخست و بی‌محل گذاشتن شروط دیگر بوده است . ولی بین قصه‌های الحاقی شاهنامه و شیوه تمثیلی مولوی در مثنوی فرق اساسی است . شیوه داستان در داستان مولوی جریانی عادی و طبیعی دارد و مولوی همان هنگام سرودن داستان ، قصه‌های فرعی زیادی را به دامن داستان اصلی « بافته » است . در حالیکه قصه‌های الحاقی شاهنامه بعداً بوسیله شاعر و یا بوسیله ناسخان به داستان اصلی « وصله » شده و فردوسی - در مواردی که خود این کار را کرده باشد - البته هدفش نه تداخل قصه‌ها به سبک مولوی ، بلکه تداخل روایات از قلم افتاده یا باز یافته در داستانهای شاهنامه بوده است .

از آنچه گذشت شاید روشن شده باشد که نگارنده در این اصل که روایت گنگ دژ روایتی الحاقی است با آقای میرزا زاده هم عقیده است ، جز اینکه برعکس ایشان بدلالی که ذیلاً خواهد آمد معتقدم که این الحاق بایست بدست خود شاعر انجام گرفته باشد . ناگفته نماند که الحاقی بودن این روایت را قبلاً مصححان شاهنامه چاپ مسکو نیز تشخیص داده بودند و از این نظر آنرا یکبار در متن بین دو قلاب و بار دیگر در قسمت

ملحقات ثبت کرده‌اند (ج سوم، ص ۱۰۵، ص ۲۵۲، بعد).  
 ابتدا دلیلی که الحاقی بودن روایت گنگ دژ را تأیید میکنند،  
 صرف نظر از اینکه این الحاق به دست فردوسی انجام گرفته باشد یا به دست  
 یکی از ناسخان می‌شماریم: ۱- روایت گنگ دژ همچنانکه آقای میرزا زاده  
 شناخته‌اند رشته طبیعی و منطقی داستان را قطع میکند. ۲- ترجمه عربی  
 بنداری روایت سیاوش کرد (بنداری: سیاوش کرد) را دارد، ولی از  
 روایت گنگ دژ ذکری در آن نیست. البته این ترجمه در بسیاری موارد  
 روایات شاهنامه را حذف و یا مختصر نقل کرده، ولی با وجود این در  
 صورتیکه روایت گنگ دژ در نسخه مورد استفاده بنداری می‌بود، چنین  
 انتظار میرفت که در ارتباط با روایت سیاوش کرد لااقل در یکی دو سطر  
 هم که شده از آن ذکری بکند. ترجمه عربی بنداری در بین سالهای  
 ۶۱۵-۶۲۴ یعنی حداقل نیم قرن پیش از نسخه خطی موزه بریتانیا انجام  
 گرفته است. پس نسخه مورد استفاده بنداری اگر امروز در دست می‌بود  
 از نظر قدمت بر تمام نسخه‌های موجود شاهنامه برتری داشت. ۳- ثعالبی  
 در تاریخ غرالسیر از ساختن شهری بنام گنگ دژ بدست سیاوش نام  
 نمی‌برد و تنها همان شهر سیاوش کرد (ثعالبی: سیاونا باز) را به او نسبت  
 میدهد. تطابق مطالب کتاب غرالسیر در این صفحات با شاهنامه بقدری  
 است که میتوان گفت منبع ثعالبی و فردوسی در داستان سیاوش نیز مثل  
 بسیاری از قسمت‌های دیگر دو کتاب یکی و احتمالا همان شاهنامه منشور

۱- مصحح کتاب دکتر عبدالوهاب عزام فقدان روایت گنگ دژ را در این  
 ترجمه حمل بر شیوه اختصار بنداری کرده. نک، الشاهنامه، ترجمه نثر الفتح بن  
 علی البنداری. ص ۱۷۶ (چاپ افست توسط نگاه اسدی، تهران ۱۹۷۰).

ابومنصوری بوده است . پس ۴- با در نظر گرفتن اینکه در الحاقی بودن روایت گنگ دژ در شاهنامه شکئی نیست و این روایت در ترجمه عربی شاهنامه و غیرالسیر نیامده ، میتوان چنین استدلال کرد که این روایت با احتمال قوی در شاهنامه منثور نیز نبوده است . ۵- شاعر در آغاز داستان سیاوش در آغاز ۵۸ سالگی است<sup>۱</sup> . پس از آنکه در حدود دو سوم داستان را به اتمام رسانیده نزدیک به شصت سال و دقیقاً در پایان پنجاه و هشت و یا پنجاه و هشت را تمام و وارد پنجاه و نه شده است و بهمین مناسبت میگوید که نزدیک به شصت سال دارد<sup>۲</sup> . بدین ترتیب میتوان چنین استدلال کرد که فردوسی دوسوم اول داستان سیاوش را در سن ۵۸ سالگی سروده است . ولی از طرف دیگر در وسط این داستان در همان روایت گنگ دژ بیتی است که در آن شاعر خود را ۶۶ ساله معرفی میکند<sup>۳</sup> . البته شاعری که داستانی را در سن ۵۸ سالگی سروده نمیتواند در اواسط داستان ۶۶ ساله باشد و این بیت از روایت گنگ دژ دلیل مهم دیگری است بر الحاقی بودن این روایت . اکنون پرسشی که پیش میاید این است که آیا خود شاعر این روایت را در سن ۶۶ سالگی سروده و به داستان سیاوش الحاق کرده و یا این الحاق بدست ناسخی ۶۶ ساله انجام گرفته است ؟ ذیلا

- ۱- از آن پس که بنمود پنجاه و هشت  
بسر بر فراوان شگفتی گذشت  
(شاهنامه چاپ مسکو ۳-۷-۱۲)
- ۲- چو آمد بنزدیک سر تیغ شست  
مده می که از سال شد مرد هست  
(۳-۱۶۸-۲۵۷۱) و شش بیت پایین تر:
- ۳- چو برداشتم جام پنجاه و هشت  
چو شد سال بر شست و شش چاره جوی  
ز بیشی و از رنج بر تاب روی  
(۳-۱۰۵-۱۶۱۷)

نشان داده خواهد شد که هیچکدام از دلایل فوق‌الذکر نه تنها نمیتوانند با قاطعیت نسبت روایت گنگک دژ را از شاعر صلب کنند، بلکه برعکس خود نسبت این روایت را به فردوسی بیشتر تثبیت میکنند بطوریکه با بررسی جوانب دیگر مسئله از جمله توجه به اهمیت محتوی این روایت، چنانکه بعداً خواهد آمد، میتوان نتیجه گرفت که این روایت از الحاقات خود شاعر است.

آقای میرزا زاده درباره سیاوش کرد نوشته‌اند (ص ۹۲): «این سیاوش کرد، تنها شهر است که سیاوش در توران - در میان سرزمینهای واگذار شده بر او - بنا میکند. سیاوش کرد از این پس ظرف مکان همه حوادث و رویدادهائی است که تا کشته شدن سیاوش و حتی پس از آن در داستان رخ میدهد». چنین بنظر میرسد که مؤلف محترم هنگام نوشتن مقاله خود فقط از جلد سوم شاهنامه چاپ مسکو که حاوی داستان سیاوش از تولد تا مرگ و داستان تولد کیخسرو و گریختن او از توران باتفاق فرنگیس و گیو باشد، استفاده کرده‌اند و از اینجهت متوجه اهمیتی که گنگک دژ بعداً در شاهنامه پیدا میکند نگشته‌اند. اگر از قطعه الحاقی گنگک دژ در داستان سیاوش صرف‌نظر کنیم، دیگر در تمام جلد سوم و چهارم و نیمی از جلد پنجم چاپ مسکو یعنی تا آغاز داستان «جنگ بزرگ کیخسرو» که شامل قریب یازده هزار بیت میگردد، نامی از گنگک دژ در میان نیست. ولی در عوض گنگک دژ در داستان «جنگ بزرگ کیخسرو» که آخرین ولی پراهمیتترین رابطه را با داستان سیاوش دارد، دوباره سر از آب بیرون میکند، منتهی این بار بنحوی که دیگر اطلاق نام الحاقی بر آن جایز نیست.

داستان «جنگ بزرگ کیخسرو» از نظر نامهای جغرافیائی دچار آشفتگی خاصی است. این آشفتگی بویژه در مورد گنگک دژ و گنگک بهشت که در اصل يك محل بوده‌اند و در روایات بعدی و شاهنامه بصورت دو محل جداگانه در آمده‌اند، خیلی چشمگیر است. جنگ کیخسرو با افراسیاب در این داستان بیشتر بیازی موش و گربه شبیه است. کیخسرو بکرات با افراسیاب روبرو میشود، ولی افراسیاب هر بار بعد از شکست لشکرش موفق بگریز میگردد. ذیلا ابتدا خیلی کوتاه بر خوردهای متعدد کیخسرو و افراسیاب را با یکدیگر نشان میدهم و سپس جای گنگک دژ و سیاوش کرد را در آن تعیین میکنیم و با مقایسه با منابع دیگر به نتیجه گیری میپردازیم. در شرح زیر تنها به ذکر شماره آیات (نک: شاهنامه چاپ مسکو، ج پنجم، ص ۲۳۵) بیعد) اکتفا شده است.

قبل از آغاز نخستین نبرد، افراسیاب در دژ بیکند (۲۱۲) بسر میرود. این شهر در چند بیت پائین تر کندز (۲۱۵) نامیده شده. افراسیاب پس از خبر یافتن از رسیدن کیخسرو از این بیکند یا کندز برای مقابله با او لشکر میکشد (۲۸۱ بیعد) و پس از شکست لشکرش نیمه شب میگریزد (۸۲۵ بیعد). همرا هانش به او توصیه میکنند که از گل زریون گذشته (۸۸۵) و در بهشت گنگک سکنی گزیند (۸۸۶). افراسیاب سه روز در گل زریون اقامت میکند و سپس به بهشت گنگک میرود. در اینجا (۸۹۰ بیعد) ایاتی در وصف زیبائی و استحکام بهشت گنگک میاید که وصف گنگک دژ را بیاد میآورد. افراسیاب در این محل اوقات را بخوشی میگذراند که ناگهان از رسیدن کیخسرو خبردار میگردد و با سپاهی برای مقابله با او به گل زریون میشتابد. ایرانیان بر سپاه او شیخون میزنند (۹۴۶ بیعد). در

این زمان به افراسیاب خبر میرسد که رستم با سپاهی به توران رفته تا در غیاب او مقرّ اورا تصرف کند. افراسیاب صلاح میبندد که به تعقیب رستم رفته و او را غافلگیر کند. کیخسرو از نقشه افراسیاب آگاه میشود و به نوبه خود رستم را نیز آگاه میکند و خود نیز از پس افراسیاب راه میافتد. وقتی افراسیاب بنزدیکی سپاه رستم میرسد و قصد شبیخون زدن میکند، متوجه میشود که لشکریان رستم بیدارند و طلایه پاس میدهد و پشت او سپاه کیخسرو است (۱۰۱۰ بعد). افراسیاب با مشورت بزرگان لشکر ترجیح میدهد که به گنگ دژ (در بعضی نسخه‌ها بهشت گنگ) پناهنده گردد (۱۰۴۴). در باره این گنگ دژ گفته میشود که در آن گنج وزن و فرزند شاه است و دژی است مستحکم به مساحت هشت در چهار فرسنگ و بوم آن که بهشت نام دارد (۱۰۴۹)، این بیت نیز هم هویت گنگ دژ و بهشت گنگ را در منابع اوستائی و پهلوی و تجزیه بعدی آنها را بخوبی نشان میدهد. جایی است مصفاً و غیره و غیره (۱۰۴۵ بعد). این دژ را افراسیاب ساخته (۱۰۵۷):

یکی کاخ بودش سراندر هوا      بر آورده شاه فرمان روا  
افراسیاب دژ را آماده دفاع میکند. هفته سوم کیخسرو با سپاهش به پای حصار دژ میرسد (۱۰۸۶ بعد):

سیم هفته کیخسرو آمد بگنگ      شنید آن غونای و آوای چنگ  
بخندید و برگشت گرد حصار      بماند اندر آن گردش روزگار  
چنین گفت کان کو چنین باره کرد      نه از بهر پیکار پتیاره کرد  
چو خون سر شاه ایران بریخت      بما بر چنین آتش کین بییخت  
این نخستین اشاره است باینکه گنگ دژ یا بهشت گنگ را سیاوش ساخته



واگر دریتی که قبل از این ابیات آمد منظور از «شاه فرمان روا» همان افراسیاب باشد، در این صورت تناقض مطلب آشکار است، که در عین حال خود دلیل دیگری بر امانت فردوسی است. در این قسمت غرر السیر (ص ۲۲۹ ببعده) با شاهنامه مطابقت دارد. جز آنکه در غرر السیر برخلاف شاهنامه اشاره‌ای به اینکه این باره را سیاوش یا حتی افراسیاب ساخته نیست. ادامه داستان: ایرانیان گنگک دژ را بتصرف در میاورند و افراسیاب از راه پنهانی فرار میکند. افراسیاب باز سپاه فراهم کرده بچنگک کیخسرو میاید و باز اینبار هم بعد از شکست سپاهیان با تنی هزار میگریزد (۱۴۹۵ ببعده). بعد از این نبرد که در خارج گنگک انجام گرفته (۱۵۰۵) کیخسرو دوباره به بهشت گنگک بر میگردد (۱۶۶۵). بعد از چندی افراسیاب قصد گنگک دژ میکند (۱۶۹۷ و ۱۷۰۳) و در آنجا بخت و خورد میبرد و مترصد موقعیت بهتری برای جنگ میگردد (۱۶۹۷ ببعده، روشن است است که در اینجا ناگهان گنگک دژ محل دیگری میگردد غیر از گنگک بهشت که محل اقامت فعلی کیخسرو است). چندی بعد کیخسرو در تعقیب افراسیاب که میداند در گنگک دژ بسر میبرد (۱۷۰۲-۳) بسوی او لشکر میکشد. بین راه به شهری که پدرش ساخته میرسد (۱۸۳۸ ببعده):

ز گنگک گزین راه چین بر گرفت	جهانرا بشمشیر در بر گرفت
نبد روز بیکار و تیره شبان	طلایه بروز و شب پاسبان
بدینگونه تا شارستان پدر	همی رفت گریان و پرکینه سر
همی گرد باغ سیاوش بگشت	بجایی که بنهاد خون ریز تشت
همی گفت کز داور يك خدای	بخواهم که باشد مرا رهنمای
مگر همچنین خون افراسیاب	هم ایسدر بریزم بکردار آب

روشن است که در اینجا کیخسرو در سیاوش کرد است که محل کشتن سیاوش بوده. غرالسیر با جا انداختن بسیاری از مطالب شاهنامه، در این قسمت نیز با شاهنامه مطابقت دارد و از این محل بنام سیاونا باز نام میرد (غرالسیر، ص ۲۳۰ بیعد). در ترجمه عربی شاهنامه نیز این قسمت هست (ص ۲۹۰). دنباله سرگذشت: کیخسرو سه ماه در این شهر میماند و بعد حرکت میکند (۱۸۸۷). ابتدا مکران را تصرف میکند، سپس بعد از گذشتن با کشتی از آب زره (۱۹۵۶ بیعد) یعنی همان جایی که افراسیاب نیز قبلاً برای رسیدن به گنگ دژ میبایست از آن بگذرد (۱۶۹۰ بیعد) و رسیدن به خشکی درباره گنگ دژ و افراسیاب به تحقیق میپردازد (۱۹۹۵). به او میگویند که تا گنگ دژ صد فرسنگ است و افراسیاب و مردمش در آنجا بسر میبرند (۱۹۹۷ بیعد). کیخسرو با سپاه به سوی گنگ دژ حرکت میکند و بدانجا میرسد (۲۰۰۶ بیعد):

جها نجوی چون گنگ دژ را بدید	شد از آب دیده رخس ناپدید
همی گفت کای داور داد و پاک	یکی بندهام دل پراز ترس و پاک
که این باره شازستان پیدر	بدیدم بر آورده از ماه سر
سیاوش که از فر یزدان پاک	چنین باره ای بر کشید از مغاک
ستمگر بد آن کو بید آخت دست	دل هر کس از کشتن او بغست
بر آن باره بگریست یکسر سپاه	ز خون سیاوش که بد بی گناه
بدست بد اندیش بر کشته شد	چنین تخم کین در جهان کشته شد

افراسیاب باز شبانه فرار میکند و کیخسرو وارد گنگ دژ میشود. در اینجا دو سه بیتی در وصف گنگ دژ و از جمله مقایسه آنها با بهشت میاید (گنگ دژ و بهشت گنگ و سیاوش کرد مکرر به بهشت تشبیه

شده‌اند). غرالسیر در اینجا نیز از گنگ دژی که به دست سیاوش ساخته شده باشد ذکری نمی‌کند. ترجمه بنداری وصف گنگ را دارد (ص ۲۹۲) ولی درباره ندبه کیخسرو به یاد پدر و اینکه این شارستان را سیاوش ساخته اشاره ندارد. دنباله سرگذشت: کیخسرو در آنجا میماند و سپس دوباره تعقیب افراسیاب را از سر میگیرد. ابتدا بارستم در چین ملاقات میکند و سپس به اتفاق رستم دوباره گذارش به سیاوش کرد میافتد (۲۰۸۰ بیعد)،

بچین نیز مهمان رستم بماند	بيك هفته از چین بما چین براند
همی رفت سوی سیاوش کرد	بماه سفندارمذ روز ارد
چو آمد بدان شارستان پدر	دو رخساره پر آب و خسته جگر
بجایی که گرسیوز بد نشان	گروی بنفرین مردم کشان
سر شاه ایران بریدند خوار	بیامد بدان جایگه شهریار
همی ریخت بر سر از آن تیره خاک	همی کرد روی و بر خویش چاک
بمالید رستم بر آن خاک روی	بنفرید بر جان ناکس گروی

ترجمه بنداری این قسمت را دارد و از شهر سیاوخش کرد رسماً نام میبرد (ص ۲۹۳). ثعالبی که قبلاً یکبار از ندبه کیخسرو و در سیاوش کرد نام برده بود، این قسمت را تکراری دانسته و کنار گذاشته است. آخرین قسمت سرگذشت: کیخسرو و از آنجا به بهشت گنگ میرود (۲۱۰۹) ولی از افراسیاب خبری نیست. یکسالی در آنجا میماند و سپس برای دیدن پدرش کلوس به ایران بر میگردد. افراسیاب در غاری که به هنگ افراسیاب مشهور است خود را از خلق پنهان کرده (۲۲۰۹ بیعد). زاهد پشمینه پوشی به نام هوم که در آن نزدیکی به عبادت مشغول است، ناله های شبانه افراسیاب را می شنود و بعد از شناختن او با زنا خود کتف افراسیاب را مینبدد. ولی

افراسیاب به نیرنگ خود را نجات میدهد و به دریای چیچست میجهد و ناپدید میشود. بنابراین هوم و به فرمان کیخسرو گرسیوز را به لب دریا میاورند و آنقدر شکنجه اش میدهند تا بالاخره افراسیاب از شنیدن ناله های جانگزای برادر از آب بیرون میاید و کیخسرو سرش را میبرد. چنانکه دیده شد در داستان جنگ بزرگ کیخسرو و ازبنای گنگ دژ به دست سیاوش یکبار به اشاره و یکبار به وضوح تمام و به نحوی که دیگر اطلاق مشکوک و الحاقی بدان جایز نیست نام برده شده است و علاوه بر آن دوبار نیز درباره سیاوش کرد و بنای آن به دست سیاوش یاد شده. در مقابل ثعالبی و بنداری در این موارد نیز ازبنای شهری بنام گنگ دژ به دست سیاوش اصلاً ذکری نکرده اند، ولی در مقابل از سیاوش کرد ثعالبی یکبار و بنداری دو بار نام برده اند. پس شك نیست که بر طبق شاهنامه سیاوش گنگ دژ و سیاوش کرد هر دو را بنا کرده، ولی ثعالبی و بنداری فقط بنای سیاوش کرد را با نسبت داده اند. اکنون باید دید چه عاملی باعث ایجاد این اختلاف بین شاهنامه از یکطرف و غرر السیر و ترجمه عربی شاهنامه از طرف دیگر بر سر روایت گنگ دژ گشته است که فردوسی جمعاً سه بار از گنگ دژ و بنای آن به دست سیاوش (یکبار در داستان سیاوش و دوبار در داستان جنگ بزرگ کیخسرو) نام میبرد، ولی ثعالبی و بنداری هر سه بار در این باره سکوت میکنند؟ پاسخ به این سؤال برای حل مشکل قطعه الحاقی گنگ دژ کمک مؤثری بماند.

به عقیده نگارنده در شاهنامه منشور که در تألیف آن قلمهای متعددی در کار بوده، در داستان سیاوش، چنانکه قبلاً نیز اشاره شد، روایت گنگ دژ را نداشته، ولی در عوض در داستان «جنگ بزرگ کیخسرو»

مطالب آن با آنچه اکنون در شاهنامه فردوسی است مطابقت تمام داشته است. در این صورت هر خواننده دقیق و کنجکاو ی هنگام مطالعه این کتاب وقتی به داستان «جنگ بزرگ کیخسرو» میرسیده می بایست با تعجب از خود پرسیده باشد چطور سیاوش که قبلاً فقط شهر سیاوش کرد را ساخته بود اکنون ناگهان صاحب دو شهر شده است؟ پس بی شک فردوسی و ثعالبی نیز در اینجا متوجه این نقص شاهنامه منثور گشته اند و برای رفع آن کوشیده اند، منتهی هر کدام به روش خود: بین روایت بنای سیاوش کرد و جنگ بزرگ کیخسرو بر طبق شاهنامه در حدود ۱۱ هزار بیت فاصله افتاده است. در مقابل ثعالبی که بنای کارش درغرالسیر بیشتر بر مطالب تاریخی و خلاصه وقایع است، قسمت اعظم این مطالب را کنار گذاشته و بشرح بسیار مختصر وقایع تاریخی اکتفا کرده است، بطوریکه بین ساختن سیاو ناباذ (سیاوش کرد) تا ملاقات کیخسرو از این شهر بر طبق چاب زتنبرگ (طهران ۱۹۶۳) فقط ۲۴ نیم صفحه فاصله است (از ص ۲۰۷ تا ۲۳۱). روشن است که ثعالبی در یک چنین تلخیص بزرگی که از وقایع و حوادث نموده، فوراً هنگام نگارش متوجه نقص منبع خود شده و آن را بدین ترتیب بر طرف کرده که اولاً هنگام وصف زیبائی گنگ دژ چنانکه گذشت برخلاف فردوسی اشاره ای از زبان کیخسرو باینکه این دژ را سیاوش ساخته نکرده و ثانیاً داستان دیدار کیخسرو از گنگ دژ و گریستن بیاد سیاوش را هم، چنانکه در شاهنامه آمده و شرحش گذشت بکلی کنار گذاشته است و سپس از دو دیدار کیخسرو از شادستان دیگر پدر یعنی سیاوش کرد به شیوه اختصار و حذف تنها به شرح یکی اکتفا نموده است. برعکس او اختصار و حذف شیوه فردوسی نیست.

فردوسی برای روایاتی که نقل کرده بیشتر از آن اهمیت قائل بوده که به حذف قسمتی از آنها راضی شود. او به روایات ملی با دیده دیگری مینگریسته و به حق میتوان گفت که برای این روایات آن درجه تقدیس قائل بوده که مسلمانی برای آیات قرآنی. از این نظر در نقل این روایات لافل روایات کتبی - چنان دقت و وسواسی به خرج میدهد که گوئی هر سطر آن با جانس بستگی دارد (۳ - ۳۰۰ - ۱۴۲۰ بعد):

سر آوردم این رزم کاموس نیز      درازست و کم نیست زو یک پیشیز  
گر ازداستان یک سخن کم بدی      روان مرا جای ماتم بدی

شاعر سوگند میخورد که رزم کاموس را بهمان درازی که بوده بدون آنکه پیشیزی از آن بکاهد، سروده است. این حقیقت در مورد تمام شاهنامه صادق است. این رعایت محض وظیفه امانت است که فردوسی را وادار میکند که مثلاً داستان جنگ بزرگ کیخسرو را باین طول و تفصیل و پراز آمد و شدها و حوادث مکرر و خسته کننده بیان کند، ولی برای رفع نواقص آن دستی در آن نبرد. در این داستان صحنه‌های متمشابه جنگی اغلب از قباب داستان خارج می‌ریزند و صحنه‌های جنگ و گریز یکی دوبار چنان آشفته‌اند که گوئی افراسیاب از یک دروازه شهر فرار میکند و از دروازه دیگر دوباره وارد شهر میشود و در لحظه دیگر گوئی افراسیاب و کیخسرو ناگهان هزاران فرسنگ از یکدیگر دورند. ضعف داستان و اصرار فردوسی در بسط وقایع به خوبی نشان میدهد که هدف فردوسی همیشه «داستانسرای» نبوده و برای خود غیر از این، رسالت دیگری نیز قائل بوده است و اگر هدف او تنها داستانسرای بود، شاهنامه جز این بود که امروز در دشت است. (و اگر کسی امروز خواسته باشد

متن شاهنامه را بر طبق موازین و تکنیک داستان‌سرایى تصحیح کند، باید بی‌شک در حدود چهار پنجم شاهنامه را به عنوان الحاقی کنار بگذارد). پس وقتی فردوسی هنگام سرودن داستان جنگ بزرگ کیخسرو متوجه نقص منبع خود شده، به خود مثل ثعالبی این اجازه را نداده که با حذف قسمتی از مطالب آن یعنی وقایع مربوط به گنگ دژ این نقص را جبران کند، چنانکه حتی راضی نشده ازدو واقعه یکسان یعنی دیدار کیخسرو از سیاوش کرد، به شیوه ثعالبی یکی را بزند. بنا بر این داستان جنگ بزرگ کیخسرو برای فردوسی برعکس ثعالبی جای مناسبی برای رفع این نقص نبوده است. اکنون برای رفع این نقص جز داستان سیاوش چه جایی باقی میماند و جز روش الحاق چه روشی؟ از طرف دیگر مصححان شاهنامه چاپ مسکو در طی کار خود به «وجود اقلا دو نسخه اصلی شاهنامه که خود فردوسی در دوره‌های مختلف زندگی تهیه کرده است» (مقدمه ج نهم، ص ۶) پی برده‌اند. قبلاً نیز محققان به این حقیقت توجه داشته‌اند و به عنوان مثال در اینجا فقط به گفته استاد ذبیح‌الله صفا استناد میکنیم (حماسه سرایی در ایران، ص ۲۵۶): «فردوسی پس از فراغ از نظم شاهنامه ابومنصوری یکبار داستان‌هایی را که تا آن هنگام بنظم آورده بود در شاهنامه خود جای داد و علی‌الظاهر چندبار دیگر نیز در اثر جاوید خود تجدید نظر کرد و هر بار چیزی بر آن افزود و نتیجه این امر اختلاف بعضی از نسخ قدیم شاهنامه شده که اکنون در کتابخانه‌های اروپا و احياناً در ایران موجود است و تاریخهای مختلفی مانند ۳۸۴ و تاریخ تقریبی ۴۰۰ برای ختم شاهنامه در آنها آمده». خواسید پرسید که چطور شاعر راضی شده این الحاقات را به همین شکل ناجور یعنی وصله‌کاری

دراثر خودباقی گذارد و برای یکدست کردن آن و رفع نواقصی که به خاطر این گونه الحاقات در حرکت طبیعی و منطقی بعضی از داستانها به وجود آمده کوششی نکند؟ برای اینکار فردوسی می بایست بنای قسمتی از داستانهای شاهنامه را درهم میکوبید و از نو میساخت و این خود مستلزم صرف وقت بوده، ولی چنین وقتی را شاعر نه قبل از ختم شاهنامه که از بطول انجامیدن کار شکوه میکند و میخواهد کار را با تسریع به پایان برساند، داشته و نه بعد از ختم آن، یعنی در سالهای آخر زندگی خود، سالهای پیری و تنگدستی و دلنگی از دربار و در نتیجه نداشتن دل و دماغ و آسایش روحی و بس بردن در دغدغه خاطر و ناامنی از ترس تعقیب محمود. از اینرو تنها بهمین اکتفا کرده که مطالب از قلم افتاده و یا تازه بدست آورده را در جای خود در حاشیه صفحات شاهنامه وارد کند و بعدها ناسخان آنها را وارد متن شاهنامه کرده اند و چه بسا بعضی از این خرابکاریها هنگام این انتقال رخ داده باشد و اما نسخه‌ای که بنداری در اختیار داشته، مستقیم یا غیر مستقیم بانخستین نسخه اصلی شاهنامه، یعنی نسخه‌ای که فاقد اضافات و در هر صورت فاقد قطعه الحاقی گنگک دژ بوده، ارتباط داشته است، ولی روایت دوم گنگک دژ را در داستان جنگ بزرگ کیخسرو داشته و بنداری که چون ثعالبی شیوه‌اش تلخیص است، هم به شیوه او با حذف این قسمت، نقص داستان را نیز بر طرف کرده است.

اکنون جای آن است که قدری درباره اهمیت محتوی و لفظ قصه الحاقی گنگک دژ گفتگو کنیم و ببینیم چنین قصه‌ای تا چه حد میتواند اندیشه و سخن فلان ناسخ باشد. مرحوم پورداود در گفتاری درباره اهمیت گنگک دژ در اوستا و ادبیات زردشتی تحقیق کرده است و در اینجا به تکرار آن مطالب



نیازی نیست. فقط بطور کوتاه به ذکر این نکته اکتفا میشود که برطبق مینوخرد و بهمن یشت گنگ دیز (= گنگ دژ) به دست سیاوش ساخته شده. همچنین دراوستا در آبان یشت و زامیاد یشت و نیز در بندهشن و دینکرد از این محل نامبرده شده و برطبق مندرجات بندهشن و بهمن یشت و دینکرد از میان جاودانان زردشتی کیخسرو و پشوتن در این محل بسر میبرند<sup>۱</sup>. ایرانیان از نامهای جغرافیائی را که در شاهنامه در جنگ بزرگ کیخسرو و بخشهای دیگر شاهنامه آمده چون گنگ بهشت، کندز، چاچ و دژ هدخت گنگ با گنگ دژ شاهنامه و کنگه اوستا یکی دانسته اند<sup>۲</sup>.

۱- برای اطلاعات بیشتر در این زمینه نک : پورداود، یشتها، ج اول، ص ۲۱۶-۲۲۱.

۲- نک : Windischmann, Fr. : Zoroastrische Studien, S. 15 ff. Markwart, J. : Wehrot und Arang, S. 149, 165. Geiger, W. : Ostiranische Kultur, S. 52f. Nöldeke, Th. : Das iranische Nationalepos, S. 49. همان صفحه دژهوخت گنگ را dužhuxt Kang خوانده و به «گنگ نفرین شده» معنی کرده و ولف نیز به تبعیت از او در فرهنگ شاهنامه این تلفظ را حفظ کرده است. به عقیده نگارنده دژ در این کلمه با فرم اوستائی duš و duž به معنی زشت (نک : Bartholomae, Ch. : Altiranisches Wörterbuch, S. 752f.) که در زبان فارسی در کلمه هائی چون دشنام، دژخیم، دژم، دشمن و غیره باقی مانده، رابطه ای ندارد و همان به معنی دژ و دژ فارسی است و معنی دژهوخت گنگ، گنگ دژ مقدس است و این معنی با مقامی که این محل در ادبیات زردشتی نیز دارد بهتر جور درمیآید. در تعیین محل گنگ دژ نظریات متفاوتی ابراز شده و از جمله آنرا در تاشکند (گایگر، همان کتاب، ص ۵۲ و Spiegel, Fr. : Eranisches Altertumskunde I, S. 648) ، در خوارزم (پورداود، همان کتاب، ص ۲۱۹) ، در خوارزم شمالی (ودراواخر هزاره دوم قبل از میلاد نک : Albaum, L. I. - Brentjes, B. : Wächter des Goldes, S. 57. و غیره تعیین کرده اند.

ویندیشمان (همان کتاب، ص ۱۵ به بعد) قطعه الحاقی گنگ دژ را در شاهنامه بامنابع اوستائی و ادبیات زردشتی مقایسه کرده، بین آنها رابطه‌ای دقیق می‌بیند. او معتقد است که این قطعه (ویندیشمان ترجمه هشت بیت از این قطعه را نقل می‌کند) با آنچه در آبان‌یشت و بندهشن و مینوخرد در وصف گنگ دژ و وصف کوهی که گنگ دژ در آن واقع است آمده، مطابقه دارد. بدین ترتیب در اصالت روایت گنگ دژ در شاهنامه جای شکی باقی نمی‌ماند. در شاهنامه در جای دیگری نیز بطور کوتاه از گنگ دژ نام برده شده: خسرو پروز در یادی که از گذشتگان میکند به سیاوش که میرسد میگوید (۳۱۲-۲۷۴-۹):

کجا گنگ دژ کرد جایی برنج وز آن رنج برده ندید ایچ گنج  
این تک بیت درباره گنگ دژ دارای دو اهمیت بزرگ است. اول: در جائی غیر از داستان سیاوش و کیخسرو یکبار دیگر به ساختن گنگ دژ به دست سیاوش اشاره شده است. دوم: در حدود کمی بیش از ۷۰۰ بیت قبل از این بیت شاعر از ۶۶ سالگی خود سخن می‌گوید (۳۶۸۱-۲۳۰-۹):

همانا که شد سال بر شست و شش نه نیکو بود مردم پیرکش  
بدین ترتیب فردوسی تک بیت را درباره گنگ دژ در همان سنی سروده که قطعه روایت گنگ دژ را در داستان سیاوش. پس بعید نیست که وجود همین تک بیت در منابع شاعر، او را متوجه فقدان این روایت در داستان سیاوش کرده و او را در صدد رفع این نقص برانگیخته باشد و اگر هم قبلاً یعنی هنگام سرودن داستان «جنگ بزرگ کیخسرو» متوجه نقص داستان سیاوش شده بوده، ولی به علت تنگی وقت در صدد رفع آن بر نیامده است، در این صورت وجود تک بیت برای شاعر حکم یادآوری را داشته است.

این تك بيت و ابیات دیگری که قبلاً درباره گنگک دژ نقل شد به خوبی می‌رسانند که در روایات ملی، ساختمان دو محفل را به سیاوش نسبت داده‌اند، یکی سیاوش کرد و دیگری گنگک دژ و اهمیت گنگک دژ در این روایات - با در نظر گرفتن منابع اوستائی و پهلوی - اگر از سیاوش کرد بیشتر نباشد بهیچوجه کمتر نیست<sup>۱</sup>.

در مورد لفظ قصه الحاقی گنگک دژ باید گفت که این قطعه را مجموعاً نمیتوان سست نامید، البته ابیات آن در شمار ابیات درجه يك شاهنامه هم نیست و به علاوه این قسمت نیز بطور کلی از عیوبی که بر تمام شاهنامه وارد است، یعنی از تصرفات عرضی و طولی ناسخان مصون نمانده است و تا آنجا که از روی واریانت‌های این قطعه در پی نویسه‌های شاهنامه

۱- نگارنده احتمال می‌دهد که این دو روایت در اصل یکی و سیاوش کرد و گنگک دژ تنها دو بخش از يك شهر بوده‌اند و در روایات بعدی به دو شهر مستقل و جدا از هم تبدیل شده‌اند؛ در قدیم شهرهای خراسان و ماوراءالنهر تشکیل می‌شده‌اند از يك دژ مرکزی یا به اصطلاح فرنگی Citadelle با دیواری بلند و مستحکم و سپس بخش اصلی و بزرگ شهر که در اطراف این دژ قرار داشته و آنرا دیواری از حومه یا بیرون شهر جدا می‌کرده است. حومه شهر نیز به نوبه خود به دیواری منتهی می‌شده و پشت این دیوار خندق قرار داشته است. نظیر يك چنین طرحی را نیز میتوان بطور مبهم در قصه الحاقی گنگک دژ ملاحظه کرد؛ ابتدا سخن از گنگک دژ است و وصف استحکام و دیوار سنگی آن (۱۶۲۹ به بعد). سپس؛ چو زین بگذردی شهر بینی فراخ (۱۶۳۵) و بعد از هامون (۱۶۴۴) و مناک (۱۶۵۲) نام برده شده. شاید در اصل روایت، سیاوش کرد نام تمام شهر و یا حداقل بخش اصلی و بزرگ شهر بوده و قسمت مرکزی شهر را گنگک دژ می‌گفته‌اند. در روایات تبدیل يك نام به نامهای متعدد سابقه دارد. چنانکه مثلاً همین گنگک دژ که در صفا و خرمی به بهشت موصوف بوده، در روایات بعدی چنانکه قبلاً دیدیم به دو شهر گنگک دژ و گنگک بهشت تبدیل شده است و یا تبدیل نام گر شاسپ به سه نام گر شاسپ و نریمان و سام، پدر و پسر و نوه.

چاپ مسکو میتوان قضاوت کرد، ترتیب ابیات این قطعه در نسخه‌های موجود دارای اختلافات بزرگی نیز هست. ولی در هر حال در مجموع، سخن سخن فردوسی است و سخن فردوسی در شاهنامه بهیچوجه یکدست نیست. اگر چنین ناسخی تسلطی به روایات ملی و طبیعی چنین در شعر میداشت، بی شک نام او به جای آنکه در ردیف ناسخان گمنام باشد، در شمار شاعران معروف میبود.

از آنچه گذشت لااقل باید این نظر به ثبوت رسیده باشد که حذف روایتی از شاهنامه که در نسخ معتبر موجود ضبط شده، بدون توجه به بقیه مندرجات شاهنامه، بدون توجه کافی به ارزش محتوی و لفظ روایت و بدون توجه به احتمال وجود اسنادی به اوستائی، پهلوی، عربی و فارسی، و تنها به این دلیل که این روایت جریان طبیعی داستان را بریده، درست نیست.